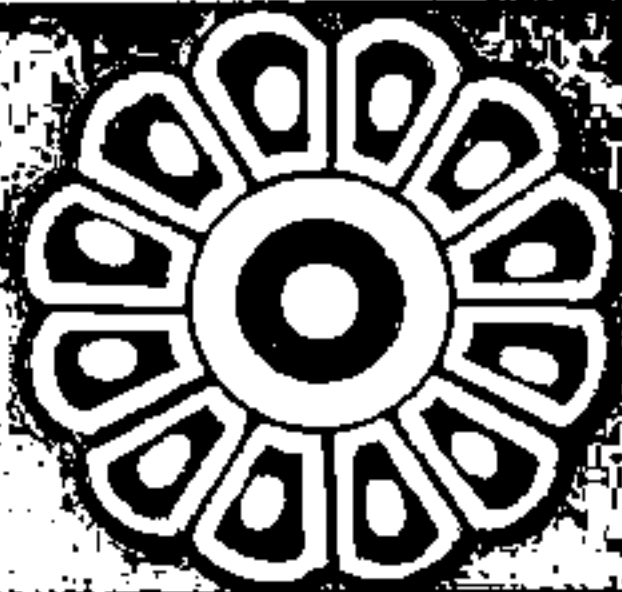
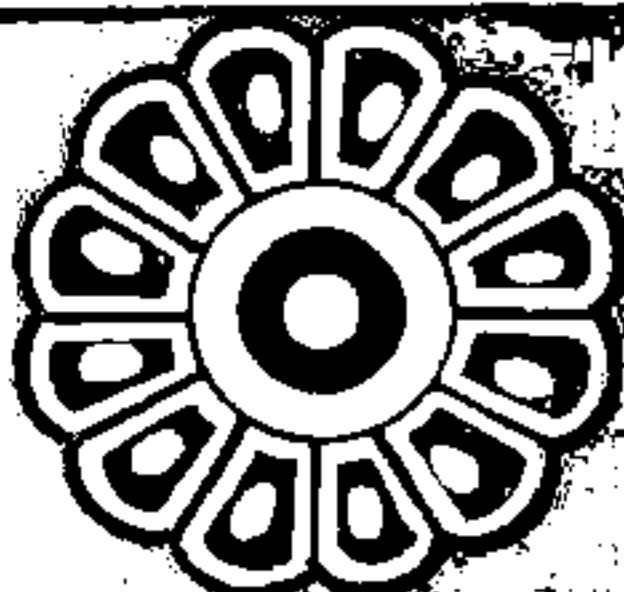
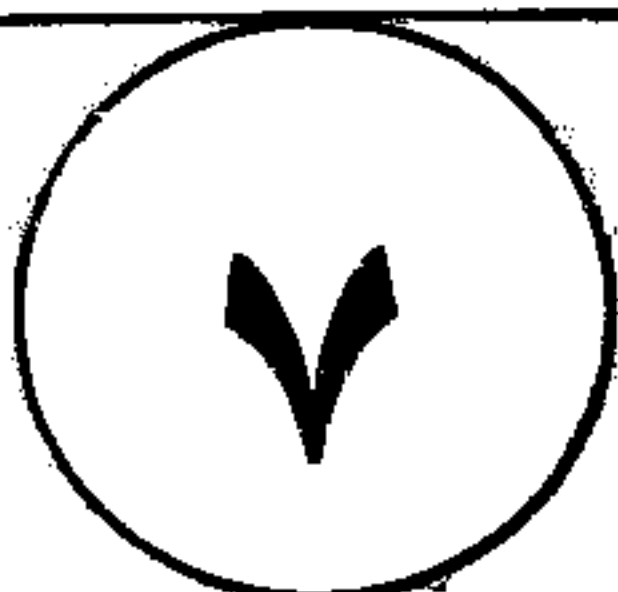




در این شماره:

۵۹۳	آرامگاه فردوسی	استادهمایی
۵۹۷	دیروز تاریک - فردای درخشان	ترجمه احمد آرام
۶۰۲	تاریخچه ساختمان برج ایفل و شرکت	ترجمه دکتر خراسانی
۶۱۸	ناصرالدینشاه در مراسم آن	کیوان سمیعی
۶۲۴	سردار کابلی	احمد سهیلی خوانساری
۶۲۵	پسند دوست	ترجمه مظفر بختیار
۵۳۷	خلیفه عباسی و آئین فتوت	باستانی پاریزی
۶۴۴	در کنار فرات	ترجمه جمالزاده
۶۶۳	مردی که دشمن خدا شده بود	دکتر واعظ جوادی
	حدائق الحقائق	
	یک تحقیق کوتاه و جالب راجع	
	به صائب	دکتر یونس جعفری
۶۵۷	کم و بیش جهان	حسنعلی حکمت
۶۶۲	شانچیرسیکریچ (ایران شناس یوگسلاوی)	ترجمه جا کا بچیر
۶۶۵	مهاجرت شعرا به هند در عهد صفویه	سعید حمیدیان
۶۶۹	فلسفه مادی و اصالت طبیعت	منوچهر بزرگمهر
۶۷۳	اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی	باستانی پاریزی
۶۷۶	تقریظی بر خردنامه	عبدالحسین سپنتا
۶۸۷	کچ بریهای بازمانده از قرن هفتم	مدرس طباطبائی
۶۸۳	تا نهم در قم	
۶۸۸	تذکره شعرای کشمیر	-



مجله هلال

مجله هلال تنها نشریه مفید و تحقیقی فارسی است که در کشور پاکستان منتشر میشود . علاقمندان میتوانند این نشریه آموزنده را از دفتر مجله وحید تهیه نمایند .

هفتگی وحید

از اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ هفتگی وحید بطور مرتب روزهای چهارشنبه منتشر شده است . علاقمندان میتوانند این نشریه مفید را به بهای ۵ ریال از دفتر مجله وحید تهیه نمایند .

Revue mensuelle **VAHID**

Directeur : VAHIDNIA

No. 55-Rue Djam. Ave. Chah-Téheran.

Tel: 41828

صاحب‌میار و مدیرمسئول

سینف تم وحیدنیا

جای اداره : تهران - خیابان شاه کوی جم شماره ۵۵ - تلفن : ۴۱۸۲۸

تک شماره در ایران سی و پنج ریال - سالیانه چهارصد ریال - خارجه پانصد ریال

برای دانشجویان و فرهنگیان اشتراك سالانه سیصد ریال است

تیرماه ۱۳۴۷ = ربیع الثانی ۱۳۸۸ = ژوئیه ۱۹۶۸ = سال پنجم شماره مسلسل-۵۵

چاپ وحید - تهران - خیابان شاه - بیست متری اول - تلفن ۴۲۴۶۹

آرامگاه فردوسی

در مجله هفتگی وحید ضمن فهرست اقدامات سودمند انجمن آثار ملی وعده کردیم که چکامه استاد جلال الدین همائی را درباره بنای آرامگاه فردوسی که بین بیست و چهار چکامه رتبه اول را حائز گردیده در مجله ماهانه درج نمائیم اینک ضمن درج آن مقاله باطلاع خوانندگان میرسانیم که چکامه شیوای آقای محمد علی ناصح رئیس انجمن ادبی ایران نیز که در این باب سروده شده در شماره ماه دیگر مجله وحید منتشر خواهد شد. اینک قصیده عزای استاد همائی .

ای صبا ای پیک مشتاقان پیامی بر زمین
سوی طوس آن سرزمین نامداران ز من
پرورشگاه امامی چون محمد زین دین (۱)
زادگاه خواجه بی هم چون قوام الدین حسن (۲)
وان نصیرالدین (۳) حکیم هوشمند بی همال
وان ابو جعفر (۴) فقیه پیشوای مؤتمن

ای صبا چون پای هشتی اندر آن نیکو دیار
واندر آن ساحت گذشته کام جوی و کام زن

- ۱ - یعنی امام محمد غزالی طوسی دانشمند معروف .
- ۲ - خواجه نظام الملك طوسی وزیر نامدار .
- ۳ - خواجه نصیرالدین طوسی حکیم ریاضی دان مشهور .
- ۴ - شیخ طوسی (ابو جعفر محمد) از فقهای بزرگ شیعه مؤلف «تهذیب» .
و «استبصار» که دو کتاب از کتب اربعه امامیه است.

شست و شوئی کن بآب رودبار طابران
 پس بدان سو شوکه باشد کعبه اهل سخن
 اندران آرامگاه در شو که فارغ از جهان
 صد جهان جان است آنجا خفته در يك پیرهن
 یاد او را در ضمیر آری شود روشن روان
 نام او را بر زبان رانی شود شیرین دهن
 اندر اقلیم سخن سنجی و منك شاعری است
 خسروی کشورگشا رویین تنی لشکر شکن
 اوستادان سخن پرور ، امیران کلام
 جمله بر درگاه او خاضع چوپیش بت شمن

جلوه عرش است این درگاه کلاه از سربنه
 وادی طور است اینجا موزه از پایت بکن
 مرقد استاد طوس است این ، بخاکش جبهه سای
 مدفن فردوسی است این ، بر زمینش بوسه زن
 با درود و با تحیت آستان او بیوس
 پس بگوکای در سخن استاد استادان فن
 ای ز تو مشکین هوای شعر چون از مشک جیب
 ای ز تو رنگین بساط نظم چون از گل چمن
 گوهر از نظم تومی بارد چو باران از سحاب
 حکمت از شعر تو می زاید چو از پستان لبن
 تیغ اگر باشد سخن ، باشی تواش سیمین نیام
 شمع گریاشد سخن ، باشی تواش زرین لکن
 خود پیمبر نیستی لیکن بود شهنامه ات
 آیتی منزل نه کم از معجز سلوی و من
 کی بود همچند يك در دری از نظم تو
 آنچه یاقوت از بدخشان خیزد و در از عدن

از پس ساسانیان تا نوبت سامانیان
 شعر تازی بود و رسم ربع و اطلال و دمن
 در پناه دولت سامانیان گویندگان
 چون : دقیقی و شهید و رودکی و ابوالحسن (۵)
 رنجه‌ها بردند در احیاء شعر پارسی
 تا شدند آن کاخ را بنیان گذار و پی فکن
 شد بنائی لیک بی‌اندام و سست و پست بود
 تو بنای تازه افکندی بآیین و سنن
 کاخی از نو ساختی نفز و بلند و استوار
 کش برآزد با بروج آسمان پهلو زدن
 شاعران پیش از تو بس بردند سودا از شعر خویش
 تو در این ره خرج کردی عمر و مال خویشتن
 مزد کار خویش را آنان ز شاهان بستدند
 مر تو را باشد زمانه وام دار و مرتهن
 گرتونا کام از جهان رفتی جهان کام از تو یافت
 جاودان ماندی بگیتی ورتو را فرسود تن
 مرگ را ، زی ساحت مرد سخندان راه نیست
 جاودان ماند سخن گرچه تبه گردد بدن

مدح شه محمود گفتی و نبردی کام از او
 چونکه از غمز بد اندیشان بتو بدکرد ظن
 کاش بودی شاه ما را تا عطا دیدی از او
 گوهر الوان بکیل وزر پالوده بمن
 ارزش شهنامه‌ات را ، ناقدی باید بصیر
 پهلوانی گنج را خود پهلوی داند ثمن

گر ز قهر شاه غزنی رنج و محنت برتوتافت
 شاه ما را بین کت از دل بسترد رنج و محن
 خیز و بنگر کت ز نو آرامگاهی ساختند
 باشکوه و پر تجمل چون بهار بر همین
 سال هجری بد هزار و سیصد و هشتاد و هشت
 کاین بنای تازه شد ز آثار ملی انجمن
 این هم از آثار شاهنشاه دانا دل یکی است
 زین قبیل آثار از او بسیار بینی بر علن

روزگار آریامهر است ، بر خیز و ببین
 سر بسر آسوده خلق و جمله آبادان وطن
 انقلاب شاه و ملت بود منشوری بزرگ
 کز طراز تازه در پیچید ، طومار کهن
 از نهیب عزم او بگریخت دیو ارتجاع
 همچنان کز صولت یزدان ، جنود اهرمن
 در پناه رحمتش کشور همه نزدیک و دور
 در دعای دولتش ملت ، همه از مرد و زن

تا زکوه و دشت خیزد چشمه و کاریز ورود
 تا بیاغ و راغ روید ، سنبل و سرو و سمن
 زنده و پاینده باد ایران و شاهنشاه او
 در پناه ایزد و دادار و حی ذوالمنن
 وز دهمایی سناء این چاهه مساند یادگار
 ز افتخار نام فردوسی ، خداوند سخن

دیروز تاریک - فردای درخشان

نوشته

دکتر مارتین لوتر کینگ



در ماه آوریل گذشته ،
مارتین لوتر کینگ ، رهبر
سیاهپوستان امریکا که
طرفدار عدم توسل به زور
برای جلوگیری از
تبعیضات نژادی بود ، جان
خود را بر سر این کار
گذاشت از ۱۹۵۶ که
مبارزه‌ای برای برانداختن
تفاوت‌های نژاد سیاهان
وسفیدان در اتوبوس‌در شهر
مونتگومری آلاباما به راه

انداخت ، پیشوای این نهضت شناخته شد. گزارش وی از سختی‌هایی
که چشیده ، وایمانی که او را استوار نگاه داشته ، اکنون بسیار مایه
تأثر است . (احمد آرام)

پس از گذراندن يك روز بسیار سخت ، در ساعت دیری از شب همسرم به خواب
رفته بود ، و من درگیر و دار خود بودم که زنگ تلفون به صدا درآمد. صدای
خشمناکی از آن طرف سیم گفت: « گوش کن سیاه! آنچه را که می‌خواستیم از
شما گرفتیم. تا يك هفته دیگر از آمدن به مونتگومری پشیمان خواهی شد. »

گوشی را به جای خود گذاشتم، ولی دیگر خواب به چشم من راه نیافت. چنان می‌پنداشتم که هرچه ترس دنیا است يك مرتبه بر جان من فرو ریخته است. به قدم زدن در اطاق پرداختم. عاقبت قهوه جوش را روی آتش گذاشته، تلاش می‌کردم که راهی برای بیرون رفتن از معرکه پیدا کنم بی آنکه معلوم شود ترسیده‌ام. در این حالت بیچارگی بر آن شدم که مشکل خود را با خدا در میان بگذارم. سرم را میان دستها گرفتم و پیشانی بر میز آشپزخانه گذاشتم و به بانگ بلند بدعا خواندن مشغول شدم. کلماتی که در آن نیمه شب با خدای خود گفتم هنوز در خاطره من زنده است:

«خدایا! به خاطر چیزی که خیال می‌کنم حق است در این شهر مانده‌ام. ولی اکنون ترس مرا فرا گرفته است. مردم به چشم پیشوا به من می‌نگرند، و اگر من بی نیرو و جرأت در برابر ایشان بایستم، آنان دچار تردید و تزلزل می‌شوند. هرچه توانستم کرده‌ام، ولی اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ام که تنها نمی‌توانم با آن روبرو شوم.»

در آن هنگام حالی به من دست داد و حضور خدا را چنان احساس کردم که هرگز پیش از آن چنین احساسی برای من دست نداده بود. چنان به نظر رسید که صدای اطمینان بخشی از درون جان خویش می‌شنوم که می‌گوید: «برای خاطر عدالت ایستادگی کن، برای خاطر حق ایستادگی کن. خدا همیشه در کنار تو است.» ناگهان همه ترس من یکباره از میان رفت. حاضر بودم که با هر چیز روبرو شوم. اوضاع و احوال خارجی همان بود که بود، ولی خدا به من آرامش درونی بخشیده بود.

سه شب بعد خانه ما بمباران شد. با کمال تعجب خبر بمباران را به آرامی شنیدم و پذیرفتم. می‌دانستم که خدا می‌تواند به ما نیروی درونی ببخشد که با طوفانها و دشواریهای زندگی مواجه شویم.

در آن هنگام که روزهای ما با ابرتیره ملال انگیز و شبهای ما از هزاران نیمه شب تاریکتر است، باید به خاطر بیاوریم که قدرت بزرگ و مقدسی در جهان هست که می‌تواند از پیراهی راه بسازد و دیروز تاریک را به فردای درخشان مبدل کند.

امرسون که دریافته بود ترس زیراب مخزن انرژی آدمی را میزند و منبع قدرت او را تهی میکند، چنین نوشت: «آن کس که در هر روز بر ترسی پیروز نشود، چیزی از درس زندگی نیاموخته است.»

ولی غرض من آن نیست که این مطلب را بگویم که می توان ترس را بکلی از زندگی بشری حذف کرد. اگر این عمل از لحاظ بشری امکان پذیر هم بود ، عملاً مطلوب نبود. ترس متعارفی آدمی را حفظ میکند؛ ترس غیرمتعارفی فلج میکند. ترس متعارفی ما را برمی انگیزد تا آرامش و آسایش شخصی و عمومی را بهبود بخشیم: ترس غیرمتعارفی پیوسته زندگیمای درونی ما را مسموم و آشفته می سازد. مسئله این نیست که از ترس خلاص شویم ، بلکه این است که آن را مهار کنیم و بر آن مسلط شویم. آیا چگونه میتوان بر آن مسلط شد؟

فصل نخست ، چون با درستی و امانت به ترسهای خود بنگریم ، میفهمیم که بسیاری از آنها بازمانده های بعضی از نیازمندیها و بیمهای زمان کودکی است . کسی که گرفتار ترس از مرگ یا اندیشه مجازات شدن در زندگی پس از مرگ است با این دقت نظر کشف میکند که نا آگاهانه آزمایش دوران کودکی را از تنبیه شدن و در اطاق در بسته زندانی شدن و به حال خود تنها گذاشته شدن کش داده و بهمه واقعت امتداد داده است، یا مردی که از حقارت خود و طرد شدن از اجتماع بیمناک است، این مطلب را کشف می کند که در کودکی با مادری خود خواه و پدري تنها به کار خود سرگرم و روبرو بوده و همین سبب شده است که خود را ناقص و ناتمام احساس کند و زندگی را تلخ بداند و از آن بیم داشته باشد .

چون ترسهای خویش را به جبهه مقدم خود آگاهی خویش انتقال دهیم خواهیم دید که بیش از آنکه واقعی باشند جنبه وهمی و خیالی دارند.

دوم ، بایکی از عالیترین فضایل انسانی که جرأت و شجاعت است میتوانیم بر ترس خود مسلط شویم. تصمیم بر اینکه مقهور چیزی ، هر اندازه هم سهمناک باشد نشویم، به ما کومک می کند که در مقابل هر گونه ترسی پایداری کنیم. شجاعت با ترس روبرو می شود و از همین طریق بر آن استیلا پیدا می کند. بزدلی و بددلی از ترس می گریزد و بنا بر این محکوم آن می شود. مرد شجاع هرگز ذوق و شوق زندگی را هر اندازه هم که زندگی شوق انگیز نباشد، از کف نمی دهد؛ مرد ترسو، که در زیر بار عدم اطمینان زندگی خرد است، میل به زندگی را از دست می دهد. پیوسته باید سدهایی از شجاعت برای جلوگیری از هجوم سیل ترس بنا کنیم .

سوم ، ترس از راه محبت در زیر فرمان درمی آید . در کتاب مقدس است

که آنجا که محبت است ترس نیست: محبت کاملاً ترس را می‌گریزاند.، پشته‌وانه تبیض نژادی ترسهای نامعقولی است همچون ازدست دادن مزیتی اقتصادی، دگرگون شدن وجهه اجتماعی، ازدواج سیاه و سفید، و مواجه شدن با اوضاع واحوال تازه.

سفیدپوستان با این ترسهای بیجا و جانکاه از راههای گوناگون مبارزه میکنند. بعضی خود را در مسئله روابط نژادی به نادانی می‌زنند. بعضی دیگر مقاومت دست جمعی را توصیه میکنند. و بعضی دیگر می‌خواهند ترس خود را با توسل به زور و دست زدن به کارهای پست نسبت به برادران سیاهپوست خود از میان بردارند. ولی این داروها، به جای آنکه ترس را درمان کند، ترسهای برگزند دیگری را جانشین ترسهای سابق میکنند. فشار و مقاومت دسته جمعی و زور هرگز چاره کار نیست، تنها از محبت و نیکخواهی چنین کاری میسر است.

تنها با توسل سیاهان به محبت و نرمی است که ریشه ترس از اجتماع سفیدپوستان کنده می‌شود. اقلیتی از سفیدپوستان بزهکار بیم آن دارند که اگر نژاد سیاه به قدرت برسد، بی مانع و بی زحمت در صدا انتقام برآیند و تقاص بیدادها و خشونت‌های سالیان دراز را بکشند.

سیاهپوستان باید به سفیدپوستان ثابت کنند که ترس ایشان بیمورداست، چه سیاهپوستان چشم‌پوشی خواهند کرد و گذشته‌ها را به دست فراموشی خواهند سپرد. سیاهپوست باید سفیدپوست را متقاعد کند که هم برای خود و هم برای او خواستار عدالت است. نهضت دسته جمعی که با محبت و عدم شدت و نشان دادن قدرت آمیخته با انضباط همراه باشد، سفیدپوستان را متقاعد خواهد کرد که هر وقت چنین نهضتی به قدرت برسد، این قدرت برای آفرینش مصرف خواهد شد نه برای انتقام و کینه توزی.

چهارم، بر ترس از طریق ایمان میتوان چیره شد. مردمان باسختیهای زندگی با تجهیزات کامل روحی روبرو نمی‌شوند. هنگامی که با همسر تعطیلاتی را در مکزیکو میگذرانیم. در اندیشه آن افتادم که به ماهیگیری در عمق دریا پردازم. از لحاظ صرفه جویی، کشتی کهنه‌ای را که وسایل کامل نداشت برای این کار اجاره کردیم. هیچ دربند نقص کشتی خود نبودیم تا حدود پانزده کیلومتر از کرانه دور شدیم که ناگهان ابرهایی پیدا شد و بادهای سختی وزیدن گرفت. چون میدانستیم کشتی ما نقایص فراوان دارد، سخت دچار هراس شدیم

بسیار کسانی در چنین وضعی قرار دارند. باده سخت و کشتی ضعیف علت ترس آنان را آشکار می‌سازد.

یکی از شرکت کنندگان سرسخت در مسئله اتوبوسهای مونته‌گومری پیرزن سیاه‌پوستی بود که همه از روی محبت او را نه نه پولارد می‌خواندیم. با آنکه درس خوانده نبود و با فقر دست در گریبان بود، فهم عمیقی نسبت به معنی نهضت داشت. پس از چند هفته راه پیمایی از او پرسیدند که آیا خسته شده است یا نه. او در جواب به شیوه غیر صرف و نحوی ولی پر معنای خویش گفت: «پاهایم خسته است، ولی روحم آرمیده است.»

شبی پس از یک هفته پر کشمکش در برابر اجتماعی سخن می‌گفتم. با آنکه در درون خود مأیوس و دچار ترس بودم، در آن می‌کوشیدم که ظاهراً خود را گستاخ و نیرومند نشان دهم. پس از تمام شدن سخنرانی، نه نه پولارد مقابل در کلیسا پیش من آمد و گفت: «پسرم، اینجا بیا؛ و چون به نزد اورفتم و با محبت او را در آغوش گرفتم؛ گفت: «امشب ترا چیزی می‌شود؛ با نیرو سخن نگفتی من می‌دانم که چیزیت هست. آیا از آن جهت است که کاری نکرده‌ایم که مایه خوشامد تو باشد؟ یا اینکه سفید پوستانی اسباب درد سر تو شده‌اند؟» پیش از آنکه بتوانم کلمه‌ای در پاسخش بگویم. راست در چشمانم نگر است و گفت: «من به تو گفتم که ما در سراسر راه با تو خواهیم بود.» آنگاه چهره‌اش نورانی شد و با کلماتی با قطعیت و اطمینان کامل گفت: «ولی اگر ما هم با شما نباشیم، خدا نگاهدار تو خواهد بود.» با شنیدن این سخنان تسلی بخش همه چیز در جان من به لرزه درآمد و بال‌رزش تکان دهنده انرژی جانم سرعت پیدا کرد. از آن شب ملال انگیز سال ۱۹۵۶ به بعد؛ نه نه پولارد به شهرت و افتخار رسید، و روزهای آرام فراوان بر من گذشت. ولی به تدریج که طومار سالهای عمر من باز شده؛ پیوسته کلمات ساده و فصیح نه نه پولارد به یاد من آمده و مکرر در مکرر به روح آشفته من روشنی و آرامش و هدایت بخشیده است: «خدا نگاهدار تو خواهد بود.»

چنین ایمانی گردباد نومیدی را به نسیم جان بخش امید و آرزو مبدل می‌کند. کلماتی را که یک قرن پیش از این؛ همچون شعاری، مردمان متدین بر دیوارهای خانه‌های خود نقش می‌کردند، باید بر دلهای خود نقش کنیم:

ترس در خانه را کوفت.

ایمان جواب داد.

کسی در آنجا نبود.



از مجله «تاریخ برای عموم»
چاپ پاریس

تاریخچه ساختمان
برج ایفل و جریان
شرکت ناصرالدین شاه
در مراسم افتتاح آن
ترجمه: دکتر هادی خراسانی

ایفل در ۳۵ سالگی

پیشگفتار

برج ایفل بیش از هر بنای دیگری مورد بازدید جهانگردانیکه بفرانسه مسافرت میکنند، واقع میشود و همه ساله نیز عده‌ای از هموطنان ماضمن مسافرت به پاریس از این برج دیدن میکنند.

لذا بی‌مناسبت ندانستیم ترجمه قسمتهائی از مقاله‌ای را که راجع بتاریخچه این برج و شرح حال سازنده آن در مجله «تاریخ برای همه» Histoire pour tous بقلم ارمان لانو Armand Lanoux نویسنده فرانسوی و برنده جایزه کنگور منتشر شده، از نظر خوانندگان بگذرانیم بخصوص که در این مقاله شرح جالبی از بازدید ناصرالدین شاه از برج ایفل ذکر شده است.

در روز سه‌شنبه هفتم ماه مه سال ۱۸۸۹ در يك محیط پرشور و شغف، در حالیکه آهنگهای نظامی نواخته میشد، دولت فرانسه و بخصوص شهر پاریس با

شرکت افراد و طبقات مختلف از سران کشورهای خارجی گرفته تا تماشاچیان خیابان گرد، پیروزی طبقه متوسط (بورژوا) که در سازندگی کشور و ایجاد راه آهن و ساختن پل و بنادر، موفقیت حاصل کرده بود و در عین حال یکصدمین سالگرد انقلاب کبیر فرانسه را جشن می گرفت.

با هالی فرانسه که طی ۲۰ سالیکه از فاجعه جنگ ۱۸۷۰ میگذشت در اثر بردباری و صرفه جوئی بیک دوران رفاه رسیده بودند، یک وسیله سرگرمی و با بازیچه بزرگ اهداء میگردید.

این بازیچه عظیم که در عین حال مظهر پیشرفتهای علمی و فنی آن زمان بشمار میرفت، برج ایفل بود که افسانه برج هزارپائی بابل را زنده میساخت. نمایندگان محافل صنعتی و علمی مغرب زمین برای ادای احترام باین مظهر پیروزی علم و صنعت در این جشن شرکت جسته بودند و نیز گروه انبوهی از مردم در روی پل «ایهنا» (۱) یعنی در همان نقطه ای که انقلابیون در صد سال قبل از آن تاریخ، جمع میشدند، گردآمده بودند.

از سلاطین و رجال کشورهای مختلف جهان، برای مشاهده پیروزیهای جمهوری فرانسه دعوت بعمل آمده بود.

در میان این مدعوین پادشاه سیام - پسر خدیو مصر - ناصرالدین شاه پادشاه ایران - الکساندر پادشاه صربستان - شهردار لندن و عده ای از دانشمندان مشهور دیده میشدند ولی هنوز یک نقص کوچکی در ساختمان برج ایفل وجود داشت بدین معنی که اسانسورهای آن بکار نیافتاده بودند.

اما مردم از شدت هیجان متوجه این نقص کوچک نگردیدند. این نوع پیش آمدها برای مسئولین نمایشگاههای بین المللی یک امر عادی بشمار میرود زیرا کمتر اتفاق می افتد که تمام قسمتهای یک نمایشگاه جهانی در موقع مقرر تکمیل شده باشد. نمایشگاه بین المللی سال ۱۸۸۹ از این قاعده مستثنی نبود بهر حال ظرف یک هفته این نقص مرتفع گردید و جمعیت انبوهی از طبقات مختلف برای صعود به برج ایفل هجوم آوردند.

خود «گوستا وایفل» طراح و سازنده برج نیز در این مراسم شرکت جسته بود وی در دفتر زرین یادبود افتتاح برج چنین نوشت: «امروز که مصادف با ۱۵ ماه مه ۱۸۸۹ میباشد ده دقیقه بظهر نمایشگاه رسماً افتتاح یافت و ورود بازدید کنندگان به محل نمایشگاه آغاز شد.»

یکی از بازدید کنندگان برای اینکه گوستا وایفل قهرمان این جشن را از

نزدیک پسند ، خود را بزحمت بوی رساند ولی همینکه قامت او را برانداز کرد از شدت تعجب بی اختیار گفت «چقدر قدش کوتاه است»

مرد قد کوتاه

ایفل این مهندس بزرگ قدی کوتاه داشت و پشتش اندکی خمیده بود و ریش می گذاشت . ولی این مرد کوتاه بسیار چابک بود و در پوشیدن لباس نهایت دقت را بخرج میداد و غالباً کلاه لبه بلند بر می گذاشت و علائم شیطننت در چشمهایش مشاهده میشد.

یکی از نواده های او را چنین توصیف میکنند:
پدر بزرگ من گوستا و ایفل کوتاه قد بود ولی شانه های پهنی داشت ، چشمهایش آبی رنگ و گونه های گلگون بود و غالباً پیپی لب داشت.
وی بیک ناخدای کشتی بی شباهت نبود . او از اشخاصی بود که به عناصر طبیعت بیشتر تسلط می یافتند تا بر افراد .
وی علاقه خاصی ب ورزش داشت و شخصاً فن شمشیر بازی و قایق را نیز که از ورزشهای دوران جوانی او بشمار میرفت . بنوادهای خود میآموخت.
در این موقع ۵۶ سال از سن ایفل میگذشت.



آسانسور هایی که مردم را به بالای برج میبرد با اندازه خود برج موجب اعجاب بازدید کنندگان گردیده بود برای اینکه به محیط فکری آن عصر و روحیه مردم آن زمان پی برده شود ، باید خاطر نشان ساخت که در آن موقع بیش از ده سال از تأسیس اولین شبکه توزیع برق پاریس نمیگذشت و فقط سه سال قبل از آن تاریخ اولین شبکه تلفنهای شهری ایجاد گردیده بود.

هنوز از اتومبیل اثری نبود . ده سال بعد یعنی در سال ۱۸۹۹ تعداد اتومبیل های پاریس به ۱۴۳۸ رسید و در آن موقع تصور میرفت که بزودی بعزت کثرت اتومبیل عبور و مرور مواجه با اشکال خواهد شد.

در چنین زمانی آسانسور تازگی داشت و مردم با احساس نگرانی از آن استفاده مینمودند . این نگرانی که امروز یک نوع ترس کودکانه بنظر میرسد ، در آن موقع یک امر طبیعی بود .

در مورد آسانسور های برج ایفل داستانی نقل میکنند که نمونه ای از نگرانی مردم نسبت باین وسیله حمل و نقل جدید میباشد .

میگویند روز اول ماه اوت سال ۱۸۸۹ موقعیکه ناصرالدینشاه ، پادشاه ایران

به نمایشگاه آمده بود ، مهماندارانش باو اصرار کردند که سوار آسانسور شود ولی شاه در پذیرفتن این پیشنهاد دچار تردید گردیده بود.

بالاخره برای حصول اطمینان ، چند نفر از همراهان خود را وادار ساخت که سوار آسانسور شوند و موقعیکه آسانسور فرستادگان شاه را به بالای برج میبرد وی متفکرانه با آنها مینگریست.

بالاخره روبه مسیو «دوبالوی» (۱) سفیر فرانسه در تهران که در این سفر همراه او بود، کرده و ضمن اشاره با آسانسورها گفت «خیلی سروصدا میکند» با آنکه همراهان شاه صحیح و سالم برگشتند باز هم ناصرالدین شاه دستخوش نگرانی بود و بالاخره هم بجای آسانسور راه پله های برج را در پیش گرفت.



ساختمان برج ایفل در ژانویه ۱۸۸۸

امضای وی در دفتر یاد بود برج در کنار امضاهای اشخاص مشهوری از قبیل «بارتولدی» (۲) سازنده مجسمه آزادی نیویورک دیده میشود.

شاید جالبترین امضائیکه در دفتر یاد بود برج باقی مانده ، امضای «توماس ادیسون» دانشمند مشهور آمریکائی و مخترع گرامافون باشد. وی در دفتر یاد بود مطلبی باین شرح نوشته است.

«درود به آقای مهندس ایفل سازنده چنین نمونه عظیم و بدیعی از صنعت مهندسی نوین ، مردیکه تمام مهندسين و بخصوص بزرگترین آنها یعنی خدا مورد احترام و ستایش او میباشد»

دوران کودکی ایفل

گاهی يك اثر بزرگ چنان شهرتی پیدا میکند که آفریننده خود را تحت-

1- de Balloy

2- Bartholdi

الشعاع قرار میدهد و نام او را بفراوانی میسپارد. درمورد برج ایفل هم این قضیه مصداق پیدا کرد.

خود گوستاو ایفل باین موضوع توجه داشت و در کتابی که در سن هشتاد سالگی بنام «کتاب خرد» برشته تحریر درآورد، راجع باین موضوع چنین نوشت:

«من ببرج ایفل رشك میبرم زیرا شهرت آن بیش از خود من است. مردم تصور میکنند که تنها اثر من همین برج است در صورتیکه کارهای مهم دیگری نیز انجام داده‌ام...»

گوستاو ایفل در ۱۵ دسامبر سال ۱۸۳۲ در شهر «دیژون» متولد شده بود. پدر او یکی از نظامیان دوره امپراطوری ناپلئون بود. این سپاهی مردی آزادمنش هنر دوست و مبتکر بود و با آنکه وظائف سربازی خود را خوب انجام میداد، استقلال فکری خویش را حفظ نموده بود. «کاترین مونوز» (۱) مادر گوستاو زنی فعال و حسابگر بود که در نتیجه سرمایه‌گذاری در کوره‌های ذوب فلز ناحیه «مارن» ثروتی بدست آورده بود. ظاهراً «گوستاو» حس ابتکار و قوه تخیل را از پدر و خصیصه پشت کار را از مادر بارث برده بود.

ایفل كوچك، كودكى پر حرارت - چابك - بیقرار و در عین حال عاقل و فهیم بود. میگویند این كودك، در سن ده سالگی موفق شده بود که چندین آسیای كوچك در کنار رودخانه «ژیلی له وژو» (۲) بسازد. بهر حال وی از همان دوران طفولیت رشته‌های مختلف استعداد فوق‌العاده‌ای از خود نشان میداد. در مدرسه جایزه دوم را در زبان یونانی و جایزه اول را در انشای فرانسه بدست آورد. با وجود این استعداد ادبی، گوستاو بنا به تمایل خانواده اش خود را برای ورود به مدرسه «پولیتکنیک» پاریس آماده میساخت. وی در این موقع دانشجوی ورزشکاری بود که اوقات فراغت خود را به پیاده‌روی - شمشیربازی - بیلارد و حتی رقص، میگذراند. بهر حال گوستاو در مسابقه ورودی پولیتکنیک پذیرفته نشد و ناچار در سال ۱۸۵۲ وارد مدرسه «سانترال» گردید.

جاذبه اسرار آمیز راه آهن

گرچه خانواده ایفل از لحاظ مادی وضع رضایت بخش داشت، معذلك گوستاو میبایستی هزینه معاش خود را شخصاً تأمین نماید و او با طیب خاطر باینكار تن درداد.

وی تقریباً بلافاصله پس از اینکه از مدرسه سانترال فارغ التحصیل گردید،

1 - NONEUSE

2 - Gilly - les Vougeot

باشخصی بنام «نیو» (۱) که علاقه مفراطی بامور صنعتی و معدنی داشت آشنائی پیدا کرد. این شخص بکارهای مربوط بساختن ابزار و ماشین آلات وبخصوص دینک‌های بخار اشتغال داشت.

وی مردی پرشور و مبتکر و علاقمند بانجام کارهای بزرگ بود و نمیتوانست آنی بیکار بنشیند ولی همینکه کاری را شروع می‌کرد، از آن خسته میشد و درصدد انجام کار تازه دیگری برمی‌آمد. وی گوستاوا ایفل را بعنوان منشی خود با حقوق ماهیانه ۱۵۰ فرانک که در آن موقع حقوق خوبی محسوب میشد، استخدام نمود.

کار کردن با این مرد بلند پرواز - پرچوش و خروش - مبتکر و در عین حال بی باک، کار آسانی نبود. ایفل از این شخص خیلی چیزها آموخت و نسبت باین کارفرما که آنی آرام نداشت، علاقه پیدا کرد. در این موقع «نیو» در نتیجه معاملاتی که از روی بی احتیاطی انجام داده بود، دوچار مضیقه مالی گردید و بدون آنکه بدهیهای خود را تصفیه کند، برای مدتی ناپدید شد. ایفل تصور میکرد اربابش دست یخود کشی زده است. ولی پس ازمدت «نیو» مراجعت نمود. در مدت غیبت او ایفل جوان، با آنکه در شرکت راه آهن بعنوان مهندس استخدام شده بود، عصرها کارهای نیورا بدون دریافت حقوق انجام می‌داد.

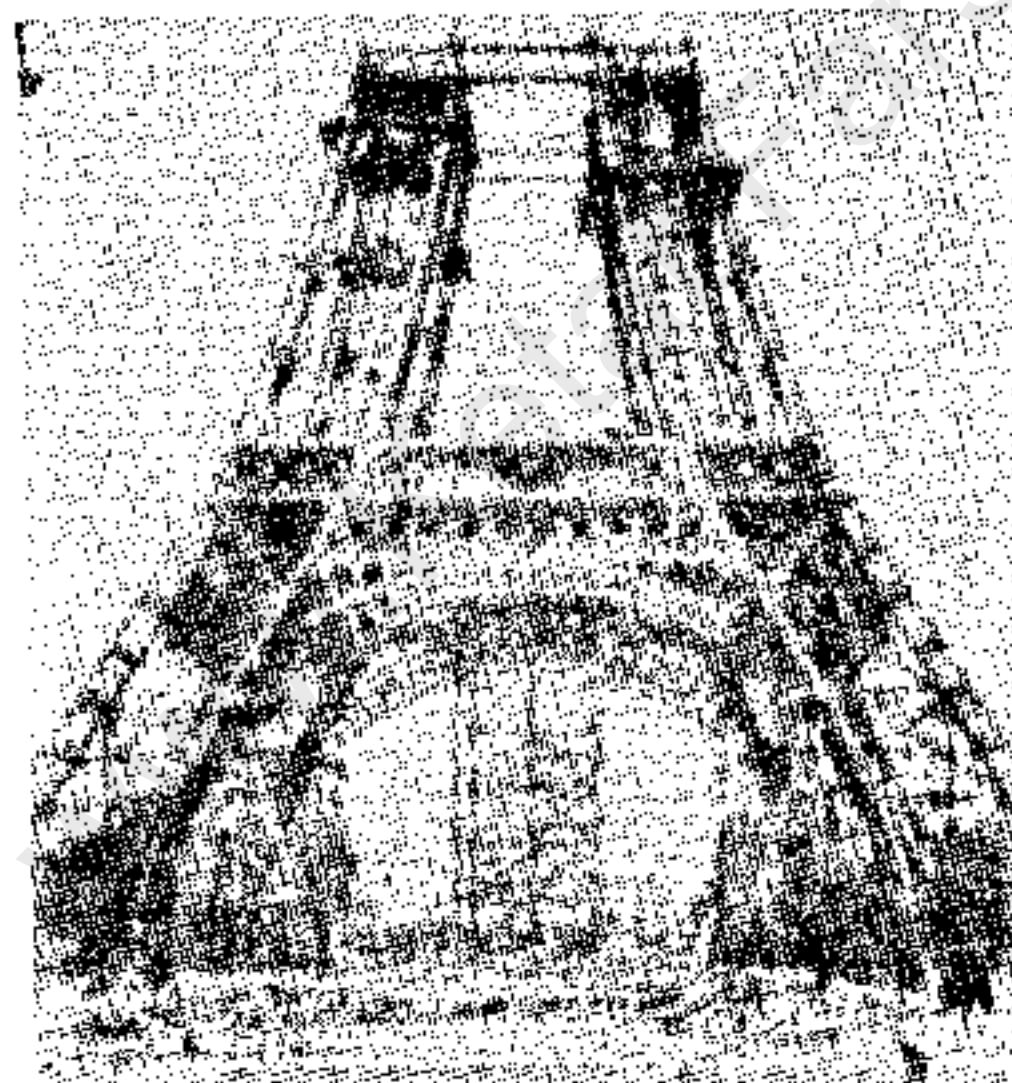
ایفل احساس میکرد که پیشرفت او در آینده با امور مربوط براه آهن و لوکوموتیو بستگی خواهد داشت. یک روز عصر «نیو» بدفتر کار خود که در آنجا ایفل در پرتونور چراغ نفتی مشغول ترسیم نقشه بود، وارد شد و پس از آنکه عصا و کلاه خود را روی میز انداخت، گفت «ایفل گوش بده بالاخره موفق شدیم و از خطر نجات یافتیم مناقصه پل بر دو بمن اصابته نموده است. «آنگاه روی صندلی نشسته و نفسی تازه کرده و گفت «مناقصه ساختمان پل راه آهن بر دو که از روی رودخانه زیروند خواهد گذشت بمن اصابته کرده است. طول این پل پانصد متر و ارزش کار سه میلیون فرانک است و این پل باید در ظرف دو سال ساخته شود. ولی اشکال کار اینجاست که من نمیتوانم انجام این کار را شخصاً بعهده بگیرم زیرا کارهای مهم دیگری در ایتالیا دارم که بدون حضور من انجام نخواهد گرفت. لذا شما باید ساختمان پل بر دو را بعهده بگیرید.»

بدین ترتیب بار دیگر این مرد خیال پرست ناپدید گردید و ساختن پل را بدست کسی که واقعاً شایستگی انجام آنرا داشت، سپرد.

پل بردو

پل بردو اولین پلی بود که ایفل میبایستی بسازد. البته وی قبلاً «بعنوان رئیس دفتر مطالعات مهندسی؛ درباره ساختمان پل‌های متعدد مخصوصاً پل‌های اسپانیا تجربیاتی اندوخته بود. ولی پل بردو از نوع دیگری بود این پل که در آن زمان از پل‌های عظیم بشمار می‌رفت، میبایستی از روی رودخانه ژیروند گذشته و راه آهن «اورلئان» را براه آهن جنوب متصل سازد. موضوعیکه فکر ایفل را بخود مشغول میداشت نحوه استفاده از هوای فشرده برای پی‌ریزی پایه‌های فلزی پل بود.

این روش، تازه متداول گردیده بود. در آن زمان خطوط راه آهن در سراسر اروپا کشیده میشد و اولین مشکل راه آهن، ساختمان پل بود. روش‌های مختلف بعضی قدیمی و بعضی نوین، برای ساختن پل‌ها بکار برده می‌شد. بعضی از پل‌ها از سیمان و برخی از فلز ساخته میشد. باید محیط آن زمان را که دوران ایجاد تأسیسات عظیمی از قبیل کانال‌های «سوئز و پاناما» می‌باشد، در نظر گرفت.



ساختمان برج ایفل در ژوئن ۱۸۸۸

در آن موقع مهندسین برخلاف امروز مستخدمین شرکتهای سهامی بزرگ نبودند بلکه خود بعنوان کارفرما عملیات ساختمانی را انجام داده و مسئولیت تأمین هزینه این عملیات را بعهده داشتند. بنا بر این يك نفر مهندس میبایستی در عین حال يك فرد سوداگر هم باشد.

ایفل در محلی موسوم به «لا باستید» (۱) واقع در نزدیکی شهر بردو مستقر

گردید و در آنجا کارگاهها و شانته‌ها تیرا که برای تهیه وسایل ساختمان پل تأسیس گردیده بود، اداره میکرد.

این مهندس جوان در معاملات خود با پیمانکاران محلی و استفاده از نیروی کارگران استعداد فوق‌العاده از خویش نشان میداد.

وی در اوائل سال ۱۸۵۹ ساختمان پایه‌های پل را با روش ابداعی خود آغاز نمود طبق این روش فشار وزن پل می‌بایستی بروی لوله‌هایی که پایه‌های پل را تشکیل میدادند و بوسیله پرس‌های هیدرولیک در زمین فروبرده شده بودند وارد آید. بعضی از پایه‌ها را می‌بایستی تا عمق ۲۵ متر در زمین فروبرد. پس از آنکه در گرمای طاقت فرسای بردو پایه‌ها نصب گردیدند، صفحه فلزی پل را از روی خاکریزها گذرانیده و در هوا بطرف‌ها کشانیدند و بدین ترتیب در موعد مقرر پل فلزی ۵۰۰ متری در روی پایه‌های خود قرار گرفت.

پس از این موفقیت، ساختن پل‌های راه‌آهن جزء لاینفک زندگی ایفل گردید.

وی در ساختن این پل‌ها، همان روش مخصوص خود را بکار میبرد
در سال ۱۸۶۲ ایفل بطور مستقل شروع بکار کرد و در سر لوحه نامه‌های او این عنوان بچشم میخورد.

«گوستاوا ایفل - مهندس ساختمان

شماره ۲۲ - کوچه سن پرسبورگ»

وی در صدد تحصیل سرمایه برآمد و سرمایه‌های زیادی با سانی در اختیار او گذاشته شد. در خلال این احوال ایفل بساختن بنای دیگری از قبیل کلیسیا معبد یهودیان - ایستگاه راه‌آهن، مبادرت ورزید ولی کار مهمی که آن را بعهده گرفت، بود ساختن ۴۲ پل برای خط راه‌آهن «پواتیه» به «لیموژ» بود.

ایفل کارگاه‌هایی نه تنها در فرانسه بلکه در سوئیس - روسیه - اطریش - هنگری و حتی پرو (در آمریکای جنوبی) نیز تأسیس نمود.

او دیگر بعنوان متخصص ساختمان پل شناخته شده بود.

در سال ۱۸۷۵ ساختمان پلی در روی رودخانه «دورو» (۱) در کشور پرتغال به مسابقه بین‌المللی گذاشته شد.

این پل میبایستی در ارتفاع ۶۱ متر روی رودخانه مذکور ساخته شود. ایفل در این موقع روشی را که در ساختمان پل بر دو بکار برده بود تکمیل نموده و موفق شده بود که بر دشمن بزرگ خود که باد باشد غلبه یابد. وی در مناقصه

ساختمان پل «دورو» شرکت نموده و برنده اعلام گردید. او برای ساختمان این پل از دو قوس فلزی که بشکل هلال ساخته شده بود استفاده نمود بدین معنی که این قوسها را بتدریج بیکدیگر نزدیک نمود تا در یک نقطه مرکزی بهم متصل گردیدند.

رفته رفته متخصصین بادیده احترام آمیخته به اعجاب به ایفل مینگریستند. در اینموقع ایفل ساختن پل عجیب تری یعنی پل «گارا بیت» (۱) را بعهده گرفت

طول این پل ۵۶۴ متر بود که میبایستی ۴۴۸ متر آن از فلز ساخته شود پل نامبرده دارای ۵ پایه بود که بلندترین آنها ۹۰ متر ارتفاع داشت. ایفل در ساختن این پل از همان روشی که در مسورد پل «دورو» بکار برده بود، استفاده کرد.

کارگران از اینکه مبادا پل گارا بیت نتواند در مقابل باد مقاومت کند، اظهار نگرانی میکردند ولی ایفل با آنها اطمینان داد که باد صدمه ای به پل نخواهد رسانید. پل گارا بیت امروز هم مورد تحسین متخصصین میباشد.

ایفل قدم دیگری در راه پیشرفت پل سازی برداشت و آن تهیه قطعات پیش ساخته که برای سوار کردن آماده میکردند، بود. بدین ترتیب وی روش پیش سازی را در مورد پل ابداع نمود. وی درباره فوائد بکار بردن این روش چنین توضیح میدهد: «در مواردیکه پس از ساخته شدن پل، تغییر محل آن خواه بر حسب مقتضیات محلی و خواه بعلمت تغییر بستر رودخانه ضرورت پیدا کند، میتوان آن را با همان سهولتی که سوار گردیده پیاده نمود.

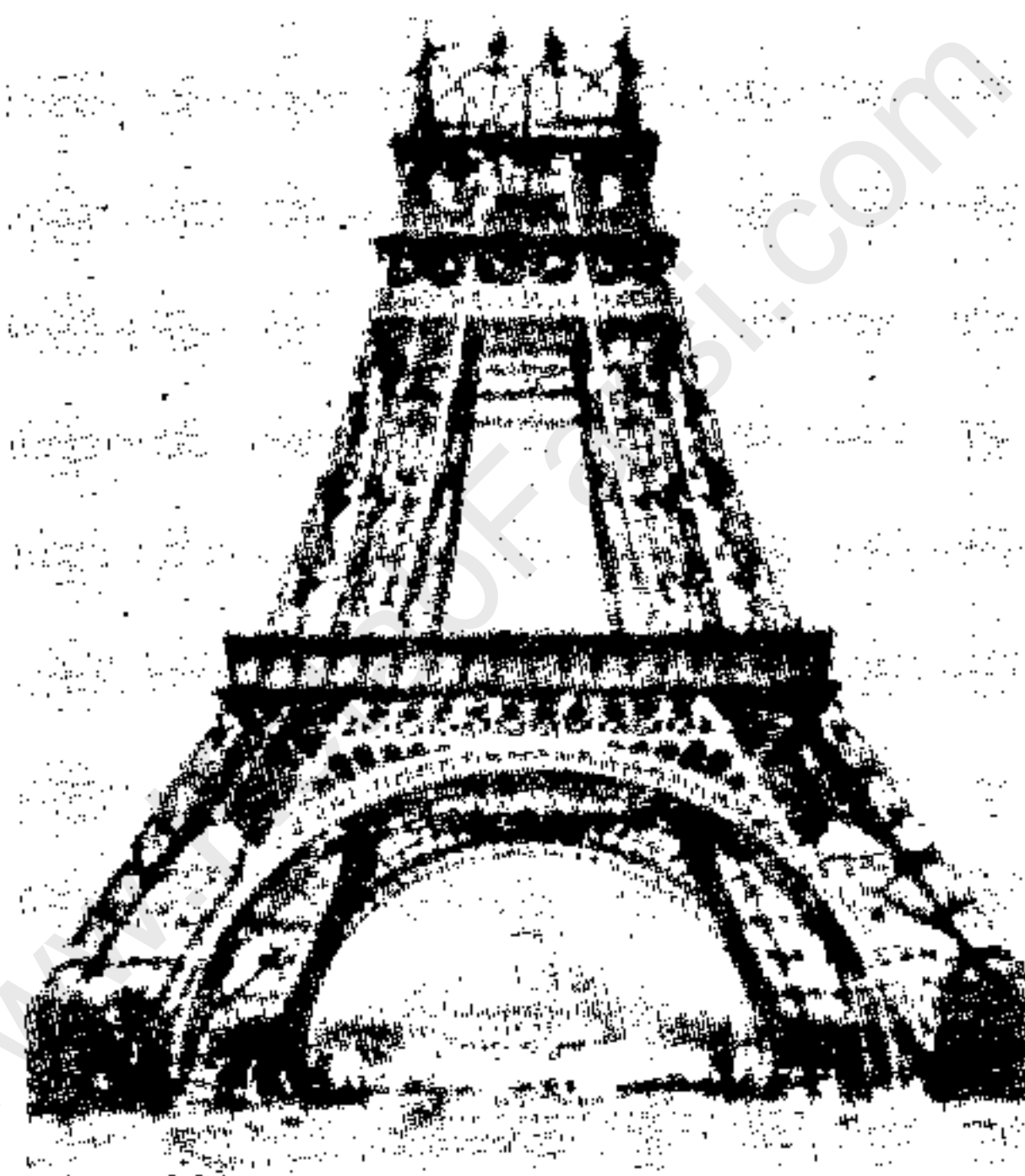
باز هم ایفل بساختن پلهای متعدد دیگری پرداخت و ضمناً با ایجاد ساختمانهای مختلفی از قبیل ایستگاه راه آهن مبادرت ورزید.

در این موقع ساختن گنبد رصدخانه شهر «نیس» را بعهده گرفت و برای اینکه بتوان این گنبد را از سوئی بسوی دیگر چرخاند، آن را بر روی پیهای شناوری قرارداد. بدین ترتیب گرداندن این گنبد که در حدود صدتن وزن داشت با حرکت دست امکان پذیر گردید. ولی مجدداً ایفل بکار ساختن پل مشغول شد.

تسخیر کننده باد

دوست او «بار تولدی» (۱) مجسمه ساز معروف طرح مجسمه عظیم آزادی را که قرار بود در بندر نیویورک نصب شود، تهیه نموده بود. طول این مجسمه ۴۶ متر تعیین گردیده بود و تصمیم گرفته شده بود که مجسمه مذکور از صفحات مسی که بهم پرچ میشدند، ساخته شود. ولی بادهای شدیدیکه در بندر نیویورک میوززند مشکلی برای ساختن این مجسمه بوجود آورده بود اما ایفل که بر باد تسلط یافته بود، اسکلت داخلی مجسمه را با آنکه پایه آن نسبت بطولش فوق العاده کم عرض بود، بنحوی ساخت که وزش باد بتواند بآن آسیبی برساند. تنها انگشت سیاه این مجسمه ۲۴۵ متر طول داشت.

مهندسين، ساختن چنین مجسمه را غیر علمی میدانستند و معتقد بودند که



ساختمان برج ایفل در سپتامبر ۱۸۸۸

سریا نخواهد ایستاد ولی ایفل اطمینان میداد که مجسمه بر جای خود استوار خواهد ماند.

پیش بینی او صحیح بود و هنوز هم مجسمه آزادی پا برجا مانده است. باری وقتی صحبت از مجسمه آزادی - راه آهن - پل های گارابیت، «دورو» و بر دو بمیان می آمد کمتر کسی به طراح و سازنده آنها فکر میکرد.

تا سال ۱۸۸۶ مردم عادی حتی اسم ایفل را هم نشنیده بودند. در این

زمان ایفل به روت و قدرت رسیده بود ولی در گمنامی بسر میبرد و گاهی در تنهایی باخود زمزمه میکرد «پل . پل . باز هم پل» .

برج هزارپائی

در همان موقعی که ایفل با ایجاد يك اثر عالی ولی بیفایده علاقه پیدا کرده بود (علاقه ای که طبیعی است ولی هنوز هم مورد ایراد بسیاری از مردم میباشد) ، اوضاع واحوال او موجب گردیده بود که شهر پاریس نیز بمناسبت برگزاری جشن صدمین سال انقلاب فرانسه در صدد ایجاد يك اثر بدیع ولی بی فایده برآید، اثری که جهانیان را دچار حیرت و اعجاب سازد. بدین ترتیب پاریس تصمیم گرفته بود که با فسانه قدیمی برج هزارپائی بابل که مظهر پیروزی میگردید تحقق بخشد. بهمین جهت در برنامه نمایشگاه جهانی ۱۸۸۹ ساختن بنای اعجاب انگیز که مظهر نیروهای ملی وامکانات عصر جدید باشد یعنی برجی بطول هزارپا پیش بینی شده بود. هنوز معلوم نیست چه کسی برای اولین بار بفکر تحقق بخشیدن باین افسانه ای که در تورات نقل شده ، افتاد . بهر حال چنین تصمیمی در آن زمان تازگی داشت زیرا در آن تاریخ ارتفاع بلندترین ساختمانها از ۱۷۰ متر تجاوز نمیکرد .

در سال ۱۸۸۱ شخصی بنام سبیلو (۱) از آمریکا بفرانسه مراجعت نموده بود و نقشه ساختمان يك برج آهنی بارتفاع ۳۰۰ متر را باخود آورده بود . طبق این نقشه بر فراز برج مذکور يك نورافکن برقی جهت روشن نمودن شهر پاریس قرار میگرفت این ساختمان در حقیقت يك نوع فانوس عظیمی بشمار میرفت آیا اولین مبتکر احیای افسانه برج بابل همین شخص بوده است .

ارشیتمیکت دیگری بنام «بورده» (۲) که برای نمایشگاه بین المللی قبلی (سال ۱۸۷۸) طرح ساختمان «تروکادرو» (۳) را تهیه نموده بود، اکنون نقشه هائی برای ساختمان برجی بطول ۳۶۰ متر تهیه کرده بود هدف این برج که «ستون آفتاب» نامیده میشد نیز تأمین روشنائی پاریس بود، معمولاً طرحهائی که بمرحله اجرا در نیامده اند بیش از طرحهائی که تحقق یافتند ایجاد هیجان میکنند. گفته میشد نوریکه از برج «یاستون آفتاب» ساطع خواهد گردید ۸ برابر نوری خواهد بود که برای خواندن روزنامه ای از ۵ متری ضرورت دارد .

1- Sebillot

2- Bourdais

3- TROCADERO

«بورده» مدعی بود که با ایجاد این برج دیگر شب در پاریس وجود نخواهد داشت.

در آنکهی مناقصه‌ایکه برای ساختن برجی جهت نمایشگاه ۱۸۸۹ از طرف «لکروی» (۱) وزیر بازرگانی و صنعت منتشر شده بود، موضوع مناقصه بشرح زیر توصیف گردیده بود.

«مطالعه درباره امکان ساختن يك برج آهنی در «شان دومارس» (۲) با ارتفاع ۲۰۰ متر روی يك سطح مربعی بضلع ۱۲۵ متر»

در حدود ۷۰۰ پیشنهاد در مورد این مناقصه واصل گردید که نخست از بین آنها ۱۸ طرح انتخاب شد و در مرحله نهائی از بین این طرحها، طرح پیشنهادی ایفل پذیرفته شد.

ایفل هزینه اجرای این طرح را ۸ میلیون فرانک آن زمان که معادل ۲ میلیارد و ۴۰۰ میلیون فرانک قدیم (در حدود ۲۶۰ ملیون ریال) میباشد بر آورد نموده بود.

وزیر بازرگانی و صنایع بایفل گفت «دولت برای ساختمان این برج مبلغ يك میلیون و پانصد هزار فرانک بشما میپردازد و حق بهره برداری از آن را تا مدت ۲۰ سال بشما واگذار میکند و پس از انقضای این مدت برج بمالکیت دولت در خواهد آمد.

قبول چنین شرائط سنگینی برای ایفل که بیش از پنجاه سال از سنش میگذشت دشوار و مستلزم قبول ریسک و خطر بود، معذلك وی این شرائط را پذیرفت و بلافاصله ساختمان برج را آغاز نمود.

برج ایفل چگونه ساخته شد.

عملیات کاوشی زمین در یخبندان ماه ژانویه سال ۱۸۸۷ شروع شد. زمین «شان دومارس» زیر و رو گردید و حفره‌های بزرگی پدید آمد گاهی از اوقات کارگران بقایای اجساد مردگان را که شواهدی از تاریخ غم‌انگیز پاریس بشمار میرفتند از خاک بیرون می‌آوردند.

ساکنین مجاور «شان دومارس» دچار نگرانی شده بودند. تصور آنکه برجی با ارتفاع ۳۰۰ متر در مجاورت آنها ساخته خواهد شد و بر خانه‌های آنها سایه خواهد افکند آنانرا دچار وحشت نموده بود.

1- Lackr oy

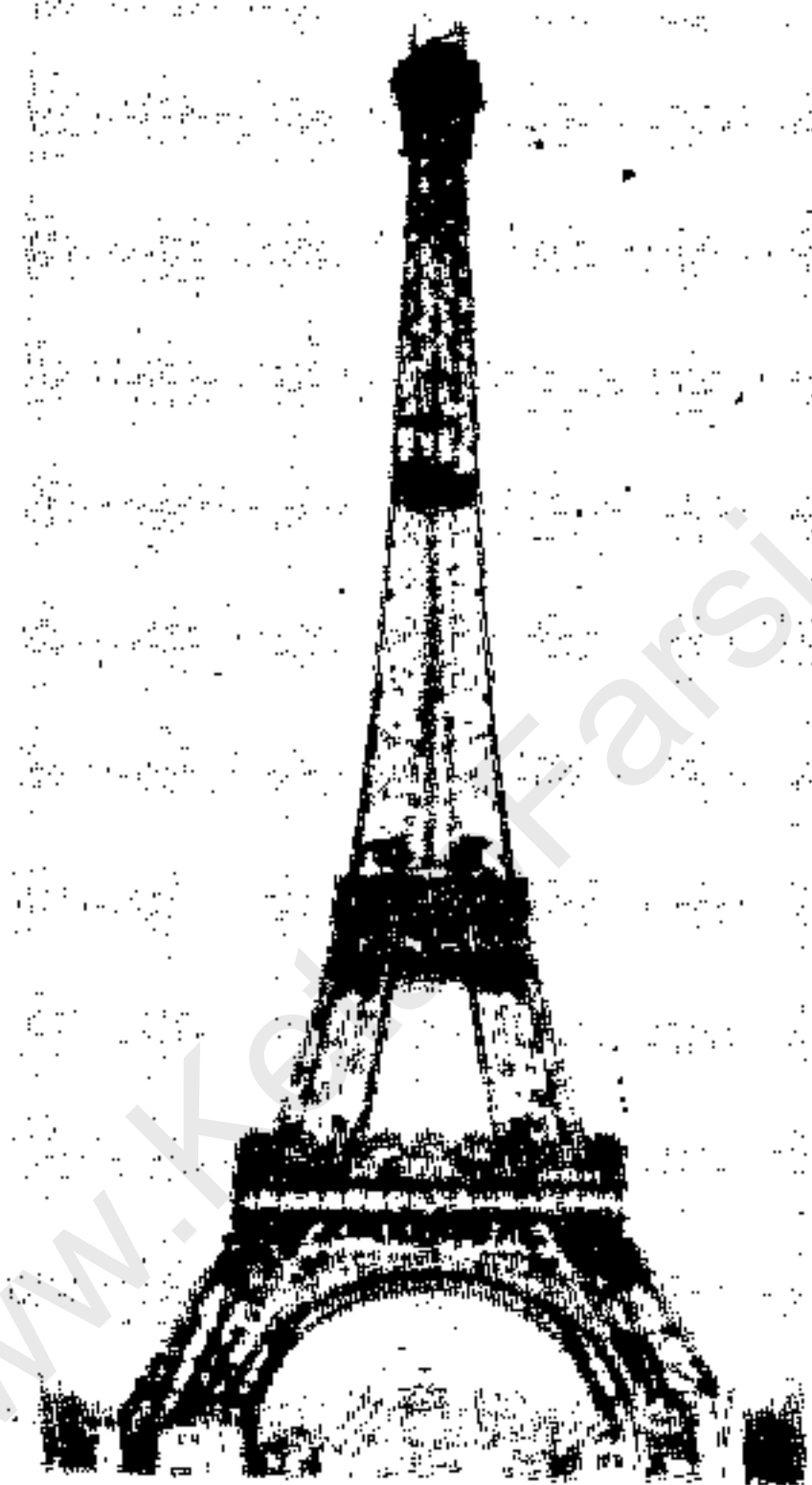
2- Champ de Mars

یکی از این ساکنین از ترس آنکه مبادا این برج عظیم روی خانه او سقوط کند بر علیه دولت فرانسه و شهرداری پاریس اقامه دعوا نمود.

ایفل در این مورد چنین میگوید :

«ادامه عملیات ساختمان برج و کول باین شرط گردید که من شخصاً بمسئولیت خود باین کار ادامه دهم و ضمناً تعهد نمایم که هر گونه مجازاتیرا که دادگاه بر علیه خواننده (شهرداری یا دولت) تعیین نماید بعهده بگیرم حتی اگر این مجازات انهدام برج باشد»

ایفل که به قبول مسئولیت و خطر عادت داشت، این شرایط سخت را پذیرفت



ساختمان برج ایفل در مارس ۱۸۸۹

و کار ساختمان برج مجدداً ادامه یافت . عملیات ساختمانی با سرعت باور نکردنی پیش میرفت.

ولی مشکل عمده پی ریزی برج بود. خاک رس در آن نقطه پاریس قادر به تحمل وزنی بیش از ۳ تا ۴ کیلوگرم در هر سانتیمتر مربع نبود و این مقاومت با آنکه وزن برج نسبت بحجمش بسیار سبک بود ، برای تحمل پایه های آن کفایت نمیکرد.

بعلاوه کارگران در محل نصب پایه های شمالی و شرقی به بستر قدیمی رود سن

برخورد نمودند که با بستر فعلی در حدود ۱۲۰ متر فاصله داشت. تغییر محل برج بملاحظات اداری مقدور نبود. ایفل برای حل این مشکل از همان روشی که در مورد ساختن پل بردو بکار برده بود استفاده کرد بدین معنی که دستور داد بوسیله هوای فشرده صندوقهای فلزی در زمین فرو برند.

در همان موقعیکه با وجود یخبندان و سپس در زیر ریزش بارانهای بهاری، کارگران عملیات حفاری را ادامه میدادند، قطعات فلزی برج در کارگاه ایفل واقع در «لوالواپره» (۱) در دست ساختمان بود.

ایفل روشی را که چند سال قبل در مورد ایجاد پل‌های پیش ساخته شده (پره فابریکه) بکار برده بود بتدریج تکمیل نموده و اکنون از این روش برای ساختمان برج استفاده مینمود.

چون قطعات برج دارای زوایای مختلف بودند، ساختن آنها بطور سری و یکنواخت مقدور نبود. ساختن این قطعات با دقتیکه تا یک دهم میلیمتر بحساب آمده بود، انجام گرفت.

هنوز نقشه و محاسبات مربوط باین قطعات موجود میباشد بطوریکه هرگاه در اثر پیش آمدی برج منهدم شود، میتوان آن را با سانی با سوار کردن مجدد قطعات از نو ساخت. بمروریکه پایه‌های برج بالا میرفت یک نوع بدبینی بر مردم مستولی میگشت مشاهده چهار پایه عظیم خمیده موجب نگرانی اهالی پاریس شده بود یکی از استادان رشته مکانیک اعلام داشته بود که اگر ارتفاع برج ایفل از ۲۲۱ تجاوز کند، برج فرو خواهد ریخت.

طرح ساختمان برج در بهار سال ۱۸۸۶ تسلیم وزارت بازرگانی و صنایع گردیده بود و قرارداد با دولت در ماه ژویه همان سال منعقد شده بود. عملیات حفاری در ژانویه ۱۸۸۷ آغاز گردیده بود. تمام فوریه ۱۸۸۸ که عملیات سوار کردن طبقه اول برج به پایان رسید، مردم دچار نگرانی و تردید بودند ولی مشکل‌ترین قسمت ساختمان برج نصب کف طبقه اول روی پایه‌های چارگانه بود. گوئی این پایه‌ها نمیخواستند بهیچ قیمتی بهم نزدیک شوند.

ایفل با خونسردی همیشگی خود مانند یک فرمانده لشکر تاکتیک‌های لازم را برای مهار کردن پایه‌ها و نصب کف طبقه اول بکار برد.

وی قبلاً در زیر هر یک از پایه‌های برج اهرمهای هیدرولیکی کار گذاشته بود. اکنون دستوراتی که اهرمهای مذکور را بکار بیاندازند تا پایه‌ها بهم نزدیک شوند

و بموازات این عمل شن‌های صندوقهای بزرگ را که داربست مرکزی روی آنها قرار داشت خالی نمودند و برین ترتیب داربست بلند شد و کف طبقه اول را در روی پایه‌های چهارگانه قرارداد.

این کف با اندازه‌ای دقیق ساخته شده بود که صدها سوراخ آن در مقابل دندانه‌های مربوطه قرار گرفت. با نصب کف طبقه اول، موفقیت ایفل در ساختمان برج قطعیت یافت و نگرانی مردم تبدیل بحس اعجاب و تحسین گردید.

بار دیگر زمستان فرا رسید و بادهای شدید شروع بوزیدن نمودند ولی بدون آنکه آسیبی به برج برسانند، از شبکه‌های فلزی آن عبور میکردند.

در این موقع فقط صدای چکش کارگران بگوش میرسید و شعله‌های قرمز جوشکاری بچشم میخورد. با وجود باران - باد و یخبندان، برج هم چنان با سرعت بالا میرفت.

حال دیگر ارتفاع آن بحدی رسیده بود که تشخیص کارگران از پائین برج بدشواری مقدور بود.

ساختمان طبقه دوم در ماه سپتامبر ۱۸۸۸ و ساختمان طبقه سوم در ژانویه ۱۸۸۹ به پایان رسید و همانطوریکه در آغاز این مقاله خاطر نشان گردید، افتتاح برج برای بازدید عمومی در ۱۵ مه همان سال صورت گرفت.

بدین ترتیب گوستاو ایفل در ظرف اندکی بیش از دو سال در انجام کاریکه بمعده گرفته بود، ترفیق یافت.

ایفل بطوریکه قبلا اشاره شد هزینه ساختمان برج را ۸ میلیون فرانک برآورد کرده بود.

هزینه قطعی آن بالغ بر ۷/۷۹۹/۴۰۱ فرانک گردید که با هزینه پیش‌بینی شده تفاوت جزئی داشت.

نکته جالب دیگر آنکه ساختمان برج بدون آنکه حتی يك سانحه کاری روی دهد به پایان رسیده بود.

روز یکشنبه ۳۱ مارس ۱۸۸۹ ایفل بمناسبت موفقیتی که بدست آورده بود جشنی با شرکت کلیه همکاران و کارگران خود ترتیب داد.

وی همواره سعی میکرد در موفقیت‌هاییکه نصیبش میشد همکاران و کارگران خود را سهیم قلمداد کند، او در صفحه اول دفتر یادبود برج ایفل چنین نوشت: «این دفتر را بکلیه همکاران و کارگران خود اهدا مینمایم». روزیکه قرار بود پرچم

فرانسه برفراز طبقه سوم برج افراشته شود و «تیرار» (۱) نخست وزیر وقت فرانسه با اتفاق رؤسای نمایندگانه وعده‌ای از رجال برای برگذاری این مراسم شرکت جسته بودند.

در ساعت یک و نیم بعد از ظهر گوستا و ایفل در جلو وسایل مدعوین در پشت سراو ازپله های برج شروع به بالا رفتن نمودند و در ساعت دو و نیم بعد از ظهر گوستا و ایفل سازنده برج شخصا پرچمی را بطول ۷۵ متر و بعرض ۴۵ متر برفراز برج نصب نمود. در این موقع ۲۱ تیر توپ شلیک شد.

بدین ترتیب اهالی پاریس همان تشریفات تیرا که در موقه ورود یکی از سلاطین خارجی بعمل می آمد، برای ادای احترام به برج ایفل، انجام دادند.

بر حسب اتفاق در همین موقع هوا بغتتاً طوفانی گردید و باد خشمگینی شروع بوزیدن نمود و دانه های درشت تگرگ بدنه آهنین برج را بمباران نمودند. ولی پرچم همچنان بر جای خود استوار بود.

در این مواقع ایفل به نخست وزیر که دو دستی کلاهش را از بیم آنکه مبادا باد آن را برباید نگاهداشته بود، خطاب نمود، و گفت اکنون پرچم فرانسه تنها پرچمی است که طول دسته آن ۳۰۰ متر است.

پایان

سردار کابلی

-۲-

پس از تبعید امیر یعقوب خان بهند که چند روز بعد از خلعش از امارت افغانستان در اوائل سال ۱۲۹۷ هجری قمری انجام شد برادرش سردار ایوب خان مدتی با قوای انگلیس و امیر عبدالرحمان خان مشغول زدو خورد گردید و حتی در چند جا توانست شکستهای سختی بآنها وارد آورد اما آخر الامر خصم بر او غالب آمد و درهرات آخرین شکست را خورد و با کسانش بایران فرار کرد.

امیر عبدالرحمان خان که در ماه رمضان سال ۱۲۹۷ مطابق با ۱۸۸۱ میلادی بر تخت سلطنت افغانستان جلوس نمود گویی زمانه این بیت طرفه بن عبد را بگوشش فرو خواند:

یا لك من قنبرة بمعمر خلا لك الجوفیضی واصفری

پیش از هر کار بانهایت شدت و قساوت شروع بزجر و حبس و قتل طرفداران امیر شیرعلیخان و پسرانش کرد و در این کار بحدی سبعیت نشان داد که یادآوری بعض اقداماتش را من توهینی بملت شریف و دیندار افغانستان میدانم و با آنکه مردانگی جزء خمیرمایه وجود مردان شجاع افغانیست و بعضی مورخین غیر - افغانی نوشته اند این صفت پسندیده در افغانستان عمومیت دارد که وقتی یکطرف جنگ شکست میخورد و سر کرده فرار میکند عده او جزء قوای طرف مقابل میشود او هم با آغوش باز آنها را میپذیرد و سابقه را بکلی فراموش مینماید با اینحال امیر عبدالرحمان خان این سنت جاری را (که در نهج البلاغه نیز

توصیف گردیده و امیرالمؤمنین علی علیه السلام رعایت آنرا بلشکریان خود گوشزد کرده است) نادیده گرفت و هر کس را که زمانی با امیرشیرعلیخان و فرزنداناش همکاری میکرد یا دوستی داشته است بزشت‌ترین صورتی نابود ساخت.

او آخوند عبدالرحیم را که از بزرگان علماء حنفی بود و در خرقة شریف تحصن جسته بود بقوة قهریه بیرون کشید و بدست خود بقتل رسانید و سردار عبدالقدوس خان که پسر سردار محمد خان برادر امیر دوست محمد خان بود مأوریت داد متهمین بمخالفتش را منکوب نماید او هم چندین هزار نفر از قزلباش و هزاره را با وضعی فجیع کشت و باین بهانه در صدد قلع و قمع ماعت شیعه برآمد، عملیات این شخص چنان صفحه خونینی در تاریخ افغانستان باز نمود که بعدها مورخین منصف افغانی در کتب خود بزشتی زیاد از او نام بردند شکی نیست که امیر عبدالرحمان خان یکی از امراء نامدار و با تدبیر و با سیاست افغانستان است اما سفاکیهای او را هرگز تاریخ فراموش نمیکند، چنانکه نوشته اند او برای تشفی نفس خشمگین خود دستور داد یکی از طرفداران سردار ایوب خان را در قفس آهنین گذارده از سر چنار عظیمی بیاویزند که رویش بطرف مغرب باشد تا چه وقت ایوب خان از ایران در رسد و آنقدر این قفس آویخته ماند که استخوانهای شخص مذکور در آن پوسید.

اینگونه وقایع باعث گردید که امیر یعقوب خان و همراهانش در هند و سردار ایوب خان و کسانش در ایران نتوانند بهیچ روی اندیشه بارگشت بافغانستان را در دماغ خود راه دهند بنا بر این هر دو از دور بادل آکنده از حسرت ناظر حوادثی بودند که در این کشور جریان داشت

با اینکه راه بازگشت بافغانستان از هر طرف بر روی این دو نفر بسته شده بود معذالك امیر عبدالرحمان خان از رعایت حرم غافل نماند و بواسطه روابط دوستانه‌ای که با نائب السلطنه‌های هند و دربار ایران برقرار کرده بود یک سلسله اقدامات بعمل آورد تا امیر یعقوب خان در هند تحت مراقبت و فشار شدیدتری واقع شد و سردار ایوب خان هم در ایران تحویل انگلیسها گردید، بدین ترتیب زمام امارت و حکومت افغانستان از دست پسران امیرشیرعلیخان بیرون رفت و بدست امیر عبدالرحمان خان برادرزاده امیرشیرعلیخان افتاد و تلك الايام نداولها

بین الناس هر کسی پنجروزه نوبت اوست .

كأن لم يكن بين الحجون الى الصفا

انیس ولم یسمر بمكة سامر

بلی نحن کنا اهلها فابادنا

صروف اللیالی والجدود العواثر

بر اثر وارد شدن فشار شدید در هند بر امیر یعقوب خان و حبس او

همراهانش مانند بخت و شادی از پیرامونش متفرق گردیدند و گویی شاعر این رباعی را از زبان حال او گفته بوده است:

دیشب من و بخت و شادی و غم باهم

کردیم سفر بملک هستی ز عدم

چون نوسفران بنیمه ره بخت بخت

شادی ره خود گرفت ، من ماندم و غم

اما باید اعتراف کرد که همراهان باختیار از اطراف امیر یعقوب خان پراکنده نشدند بلکه بزور آنها را جدا ساختند و بستم او را با غم تنها گذاردند و گرنه آنان در چنان حالی مخدوم خویش را رها نمی ساختند و در دیار غربتش بدست بی کسی نمی سپردند، نمیدانم بر سر دیگر کسان آن جمع چه آمد ولی سردار نور محمد خان بشهر «لاهور» افتاد او مدت هفت سال در آنجا مجبور باقامت گردید چون آب و هوای لاهور برایش ناسازگار بود و امیدی هم نداشت که بتواند بوطن باز گردد در سال ۱۳۰۴ هجری قمری از نایب السلطنه هند اجازه خروج از هند را خواست، با این تقاضا موافقت شد اما بشرط اینکه بافغانستان نرود او هم که با اوضاع و احوال نامساعدی که در کشورش جریان داشت خود هیچگاه نمیخواست و نمیتوانست بافغانستان برود این شرط را پذیرفت و در همان سال رهسپار عراق گردید و مجاور عتبات عالیات شد.

در عراق سردار نور محمد خان بیشتر در نجف و کاظمین اقامت داشت بیغداد

نیز زیاد سفر میکرد و در هر کجا بود اوقاتش صرف عبادت و زیارت و دید و بازدید علماء میشد، در تابستانها از سورت گرمای عراق روی بر تافته بایران میآمد و در نواحی غربی کشور ما بسر میبرد در نتیجه این مسافرتها کم کم با

سرشناسان و علماء کرمانشاه دوست گردید و آنان او را تشویق کردند بایران آید و در شهر زیبا و خوش آب و هوای کرمانشاه اقامت گزیند او نیز پذیرفت و در سال ۱۳۱۰ قمری پس از شش سال توقف در عراق بایران آمد و در شهر کرمانشاه متوطن گردید.

از دوستان بسیار نزدیکش در کرمانشاه مرحوم حاج سید حسن کزازی بوده که از علماء خوش مشرب و ادیب بشمار میرفته است او سردار نور محمد خان پیشنهاد مینماید جهت اشتغال خاطر املاکی در کرمانشاه اجاره نماید او هم اینکار را میکند و اداره امور املاک را بدست گماشتگان خویش میسپارد.

در اینجا بمناسبت یاد مرحوم حاج سید حسن کزازی میخوانم بعنوان تفنن در سخن برای خوانندگان عزیز حکایت کنم که اینمرد با وجود تبجری که در فقه و اصول و ادبیت داشته سخت علاقه مند بحساب زبر و بینه بوده و مدام فکر میکرد عدد زبر و بینه این کلمه یا جمله مطابق با عدد کدام اسم یا جمله است ؟ هزاران کلمه و جمله مطابق پیدا کرده بوده که دفاتر متعدد و بزرگی از آنها فراهم آمده است، قسمتی از آثار فکری او در این موضوع بصورت کتابی سالها پیش در کرمانشاه بچاپ رسیده است و من نمیدانم جز بعض فرق مستحدثه آیا عاقلی هم یافت میشود که حق و باطل و خوب و بد چیزها را با حساب زبر و بینه بخواهد ثابت و قبول نماید؟ آیا چنین کسی نمیفهد که مخالف او نیز همین حسابها را میتواند بنفع خود بکند چنانکه کرده اند ؟

باری ؛ در ایران اوقات سردار نور محمد خان بعبادت و سرکشی املاک متعددی که اجاره کرده بوده است میگذشته و جز طبقه علماء با هیچکس دوستی و معاشرت نمیکرده است و چون از امور ملکداری و کشت و زرع اطلاع کافی داشته طولی نمیکشد که خود نیز املاکی خریداری میکند و یکی از ملاکین عمده شهر بشمار میرود.

سردار نور محمد خان هنگامیکه بعراق و ایران آمده علاوه بر افراد خانواده چندین مستخدم هندی و افغانی و تعدادی غلام و کنیز همراه داشته است و چون در این دو کشور مستقر میگردد جماعتی از کسان و خویشان هم از افغانستان مهاجرت میکنند و نزد او میآیند ، این گروه که قریب هفتاد ،

هشتاد نفر بوده‌اند در کرمانشاه در خانه‌های مجاور خانه سردار سکونت داشته‌اند و با آنکه مردان آنها هر يك بکاری مشغول بوده‌اند معذالك هر جا که سردار میرفته ده ، پانزده نفر از آنها همراهش حرکت میکردند و بعلت اینکه اباس افغانی در برداشته‌اند با آن عمامه‌های تاجدار (لنکوته) این جماعت در تمام شهر سرشناس بوده و همه آنها را میشناخته‌اند .

او با اعمال مذهبی سخت پای بند بوده و نماز رادر مسجد میخوانده‌است در دینداری و تصلب در تشیع معروف بوده و هر ساله مجلس با شکوهی جهت عزاداری خامس آل عبا برپا میساخته است که اکثر اهالی شهر بعلت اینکه معتقد بوده‌اند مجلس بیرائیست در آن شرکت میجسته‌اند ، او بحسن رفتار و سیرت نیک شهرت فراوان داشته و بهمین سبب تازنده بوده مورد تجلیل و تکریم تمام طبقات بوده است .

سردار نور محمد خان مدت چهارده سال با خوشنامی و عزت و احترام در کرمانشاه اقامت داشته‌است ، تا اینکه در شب دهم ماه ذیحجه سال ۱۳۲۴ در همین شهر بدرود زندگانی میگوید و جنازه‌اش را طبق وصیت بنجف اشرف حمل میکنند ، تاریخ وفات او را دوستش مرحوم حاج سید حسن کزازی سابق الذکر اینگونه منظوم ساخته است :

نور محمد چودست شست زدنیبا با قدم صدق رفت جانب عقبی
سال وفاتش سؤال چون زخرد شد گفت : بحق جان سپرد لیلۃ اضحی

پسران سردار نور محمد خان در حین فوت دو نفر بوده‌اند ؛ بزرگتر حیدر قلیخان و کوچکتر جعفر قلیخان نام داشته‌است ؛ هر دو اهل علم و فضل بودند ولی برادر بزرگتر که شرح حال او باعث نوشتن این سطور گردیده‌است مقامی بس عالی داشت و عظمت مقامش بحدی بود که علم و فضل برادر کوچکتر تحت الشعاع واقع شده بود و کم کسی متوجه معیار آن میکردید .

برادر کوچکتر سالها پیش از برادر بزرگتر از دنیا رفت و من در آغاز جوانی خود او را دیده بودم گمان میکنم در حدود سال ۱۳۱۰ هجری شمسی فوت کرد ، مانند برادر متوسط القامه اما لاغر بود ، ریشی تنک و کوتاه و چهره‌ای گندمگون داشت ، خط نسخ و نستعلیق را خوب مینوشت و از علوم ریاضی و

احمد سهیلی خوانساری

پسند دوست

چرا ایدوست آزارم پسندی	غم و دردم دهی زارم پسندی
دلم با آہ آتشبار خواہی	ز درد ہجر افکارم پسندی
ز اشک دیدہ در خونم نشانی	ز غم با چشم خونبارم پسندی
بہ بیماری خوشم با یاد چشمت	کہ دور از خویش بیمارم پسندی
کلی نا چیدہ از باغ وصال	چرا ای تازہ گل خوارم پسندی
شدم روزی اسیر تار زلفت	کہ دانستم گرفتارم پسندی
اگر از ہستیم جانا ملولی	بمیرم شاید این کارم پسندی

بسوزم چون سهیلی زاتش عشق

اگر با سوز بسیارم پسندی

خلیفه عباسی و آیین فتوت

از پرفسور فرانتز تشنر*

استاد دانشگاه مونیخ

ترجمه مظفر بختیار

این خلیفه الناصر لدین الله عباسی، هوشمندی و کاردانی و سیاست و تدبیر خود را که غالب مورخان بدان اعتراف دارند در راهی بکار بست که دنیای اسلام را در خاک و خون غوطه داد چنانکه در حقیقت پاره‌یی از زمینه‌های شکستی را که مسلمانان از مغولان خوردند، بایست در رفتار نابهنجار این خلیفه بدانندیش - که بخاطر نام و کام خود از هیچ کار فرو گزار نکرد - جست .
در این گفتار خاورشناس نامبردار آلمانی فرانتز تشنر کوشیده است تا گوشه‌یی از زندگی پرفراز و نشیب این مرد - یعنی پیوستن او را به جماعت فتیان، و قصدی را که از این کار داشته است - روشن کند. البته با تبجربساری که پرفسور تشنر در باب مباحث فتوت دارد، و موفق شده است تا کنون هم چندین متن مربوط به فتوت را طبع کند و هم بمطالعات ارزشمند فراوانی در

* Franz Taeschner, Münster Universitaet

* توضیحات مترجم در زیر صفحات و تعلیقات خود تشنر با شماره‌های مسلسل یکجادرپایان مقال خواهد آمد. عناوین و جمل تسلیم را نیز مترجم بر نام حضرت رسول ص وائمه اطهار ع افزوده است .

تاریخ فقیان پردازد- که به نام بسیاری از آنها در ضمن حواشی همین گفتار اشاره کرده است a- این تحقیق او نیز گذشته از جنبه خاص خود مباحثی کلی در باره فتوت اسلامی هم در بردارد چندانکه مواد بسیاری از تحقیقات را در این زمینه در همین گفتار بالنسبه کوتاه می توان یافت...

۱

فتوت^۱ در اصل مفهومی اخلاقی است که جمیع خصال را که از يك مرد تمام مرد (Gentilhomme parfait) انتظار می رود در بردارد. دو صفتی که فتوت در مرد جمع می آورد، سخاوت و میهمان نوازی و شجاعت و دلاوری است و البته هر دو اینها بایست بحد افراط برسد، یعنی سخاوت چندان باشد که حتی تنگدستی بار آورد، و دلاوری تا حدی رسد که به از جان گذشتن انجامد.

فتوت در اسلام تاریخی سرشار دارد. از يك طرف صوفیه b ایثار را با تمام معانی خود- که در حقیقت مفهوم اساسی تعالیم قوم است - از آن فهم می کردند، ولو این ایثار به مقدار اندک باشد 2. و از سوی دیگر این طریقه خود مظهری اجتماعی شد، و نمودار گروهی از مردم گردید که با خصال جوانمردی و مردانگی بیار می آمدند و بدان صفات خوی پذیر می گشتند 3. بنابراین مفهوم فتوت در طی این تطور وسیع شد؛ آزادگی و برپاداشتن ضیافت احیاناً به شادخواری و فساد گرایید و دلیری به خصومت کشید.

a برای شرح احوال و کتابنامه آثار پرفسور تشر بنگرید به :

Der Islam, xxxix Februar 1964.

b برخی اصول فتوت را با تصوف و بخصوص با طریقه ملامتیان (ملاطیه، ملامیه) مرتبط می دانند و اولین رشته اتصال میان این دو طریق را در حلقه حسن بصری (۱۱۰-) ذکر می کنند که حتی او را «سید الفقیان» خوانده بوده اند، چنانکه برخی از مشایخ قوم نظیر احمد خضرویه هم پیش از آنکه به طریق تصوف در آیند در زمره اهل فتوت بوده اند. بنگرید به تحقیقات ابوالعلاء عفیفی در کتاب الملامتیه والصوفیه و اهل الفتوة، چاپ قاهره ۱۹۴۵، ص ۲۴-۲۹. (مترجم)

۶۵۱	مسیو مواردون	شماره هفتم - سال پنجم
۱۳ - جوان بوالهوس	علیرضا پویان ربانی	۱۲۹۸ شمسی
۱۴ - دست انتقام	عطاءالله شهاب پور	
۱۵ - عاقبت یکصد سال		
۱۶ - مادر وحشی		
۱۷ - هورلا	شجاع الدین شفا	
	(ضمیمه خامه ارغوانی و یازده داستان دیگر)	۱۳۳۳ ش.
۱۸ - دل باختۀ زیبا	محمدعلی شیرازی	۱۳۳۴ ش.
۱۹ - مرگ کوچک یا شکنجه و جدان حسین شهیدزاده و عباس جهانگیری		۱۳۲۸ ش.
۲۰ - سه داستان (یکی ازای سه داستان از موپاسان است)	حمید عنایت	۱۳۳۳ ش.
۲۱ - بابای سیمرغ		
۲۲ - شش داستان (یکی از آنها از موپاسان است)	حسن مسعود انصاری	۱۳۳۳ ش.
۲۳ - طوفان روح	اسدالله بن شیخ محمدعلی واعظ اشتری اصفهانی	
۲۴ - قیمت اعدام	سلطان حمید امیر سلیمانی	
۲۵ - گردش	دکتر محسن صبا	
۲۶ - گردن بند الماس (۱)	احمد شهیدی	
۲۷ - مادر گناهکار		
۲۸ - گرگ	الف راسخی	

۱ - این داستان را آقای هوشنگ مستوفی هم ترجمه نموده است.

